

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

جمیله منصورى – افغانستان

۲۲ اکتوبر ۲۰۱۱

## توضیح مختصری خدمت جناب سدید صاحب

با عرض سلام و امید پوزش از این که این چند سطر را خدمت تان تقدیم می دارم، اما قبل از آن: من یکی از خوانندگان دایمی مقالات شما می باشم و بدون تعارف باید اذعان دارم که شما یکی از محدود کسانی هستید که جرأت فعلی خود را که قلم به دست بگیرم و چند سطر به عنوان پاسخ سؤال شما آنهم به خاطر انجام امری که نموده اید، تقدیم بدارم، مرهون آنها می دانم؛ از این بابت لازم می دانم قبل از آغاز به پاسخ پرسش شما، مراتب امتنان و سپاسم را خدمت تان تقدیم دارم، آرزومندم ارزش پذیرفتن داشته باشند. جناب محترم!

نخست اجازه می خواهم به ارتباط بخش اول نوشته تان که به حق در مذمت کلی گرائی و یک قوم و حتا یک ملیت را به خاطر جنایت یک فرد و یا دو فرد محکوم دانستن نگارش یافته، بنویسم:

همان طوری که خود هم متوجه توان و درک ضعیف من گردیده اید، صمیمانه و عاجزانه عرض می دارم که ضرورت و بیان آن منبر اخلاقی را در میان بحث با من ندانستم. زیرا من بار بار نوشته خود را خواندم و در آن هیچ موردی نیافتم که به چنان عمل نادرستی دست زده باشم، حتا زمانی که به ارتباط شعر آقای "ناظم باختری" و نقش "شیرخان" نیز اشاره نموده ام با در نظر داشت همان نزاکت ها که اگر شما هم مانند من در قندوز به مکتب می رفتید به یقین با شناخت بیشتر از من در مورد قضاوت می نمودید، ایشان را به مثابه یکی از شخصیت های قابل مناقشه در تاریخ معاصر افغانستان معرفی نمودم، که اگر راستش را بخواهید با توضیح پورتال و فقدان به گفته آنها "معیار های ارزشی واحد" جواب خود را نیز گرفتم؛ مگر این که شما از کدام قسمت مطلبم همچو برداشتی نموده اید که گویا من به جای یک فرد، یک قوم را محکوم نموده ام، برایم بسیار جالب خواهد بود تا آن نکته را بیابم، در غیر آن باید عاجزانه به عرض برسانم که آن وصله ناجور را به پای بحث من نچسبانید.

با آن که هیچ گاهی به خود حق نمی دهم تا در مورد شما و نیت تان به شک بیفتم، مگر این را نیز باید بیفزایم که چنین روشی برای خوانندگان، به خصوص برای آنانی که جانب شما را با تمام فهم و بزرگواری تان می شناسند و از طرف دیگر از من نوآموز، هیچ چیزی نخوانده اند به این فکر می اندازد که گویا "من تازه پا" به چنان عمل

زشتی دست زده ام و به عوض یک فرد، یک قوم را به ملامت گرفته ام. ذات این امر از طرف هر کسی که باشد تلاش به منظور مغشوش ساختن ذهن خواننده به شمار رفته، نه این که عمل پسندیده ای نیست، بلکه سخت مذموم و قابل نکوهش هم است.

و اما به ارتباط سؤال خودتان باید نگاشت:

با آن فهم دقیق و عمیقی که شما از زبان و ادبیات دری دارید و به گفته خودتان با آن دقتی که شما در نگارش نوشته های تان به خرج می دهید، به یقین متوجه شده اید که در جمله « از آقایان "سیدهاشم سدید" و " تیمور شاه تیموری" (تأیید تلویحی و مستقیم از یک وکیل پارلمان و حتی انتخاب کذائی)» که به حساب قواعد ادبیات دری، - باید از قبل اعتراف نمایم که مجموع فهم من در این زمینه به علاوه آنچه از شما بزرگواران فرا گرفته ام و یکی دو کتاب محدود، نوت های درسی اند که در زمانش استاد پوهاند داکتر حسین یمین آن را تدریس نموده بودند- "تأیید تلویحی از یک وکیل پارلمان" تعلق می گیرد به جناب "سید هاشم سدید" و "مستقیم" ارتباط دارد به "انتخابات کذائی"- می بخشید از این اصل هدفم "انتخاب" نبوده بلکه می خواستم "انتخابات" بنویسم- از مطلب آقای تیموری.

ما در جریان چهار سال درس در پوهنتون کابل، در این رابطه بیشتر از یک صنعت و یک اصل نام می بردیم، صنعت "الف و نشر" و اصل "عطف به قریب بهتر است نسبت به بعید". حال اگر آن اصول از نظر شما درست نباشند و یا من نتوانسته ام هدف خود را درست بیان دارم، پوزش می طلبم.

و اما این که در کجا تأیید تلویحی از یک وکیل صورت گرفته، امیدوارم با مراجعه مجدد به نوشته خودتان و تذکر مکرر اسم "خانم جویا" و سرش نمودن صفاتی از قبیل «**درستکار و مبارز - این ملت را شما و امثال شما ها باید به پا ایستاده کنید، به راه بیندازید و به پیروزی برسانید**» پاسخ تان را یافته باشید.

جناب محترم!

گستاخی تلقی نگردد شما که خود نیز اذعان می دارید و به حق می نویسید که این دولت، دولت دست نشانده است و "کرزی" در نزد شما چیزی بیشتر از "شاه شجاع" و "ببرک کارمل" نیست - می بخشید از این که باز هم بین حرف، حرف می آورم، از نظر من این قضاوت هم درست نیست چون اصل تقدم و تأخر حد چشم پارگی متأخر را می رساند- چطور به خود حق می دهید کس و یا کسانی را که آگاهانه کمر بسته اند تا در خدمت این دولت وابسته دانش، توانائی و از همه مهمتر اعتبار مبارزاتی خود را قرار بدهند، هنوز هم درستکار و مبارز دانسته به نحوی چشم امید بدانید؟ باز هم گستاخی معاف و خاکم به دهن مگر شما عین قضاوت را مقابل آن حیره خواران روس که یکی در شورای انقلابی لمیده بود و آن دیگری به اصطلاح در یک ارگان دیگر به ظاهر غیر نظامی، هم همین قضاوتی را دارید که امروز مشاطه ها و آرایشگران تجاوز ۴۶ کشور بر میهن ما را تعریف می نمایند؟

مگر اینها از اول تا آخر از سیاف و ربانی گرفته تا قهرمانان مورد پسند شما و سایر هوداران آنها در نهایت می خواستند و می خواهند چه انجام دهند که یکی مستوجب دوزخ و آن دیگری و اجب الجنه شده است؟ مگر تمام آنها روی یک هدف که تحکیم حاکمیت فعلی است سوگند وفاداری نخورده اند؟ مگر همه آنها معاش ماهوار یا به عبارت صریحتر پاداش خیانت شان به مام میهن را از بذل و بخشش کشور های استعماری به دست نیاورده اند؟  
آقای سدید!

گستاخی معاف، شما که به صد ها چون من شاگرد دارید، به راستی این را متوجه نشده اید که اپوزیسیون بازی و یکی دیگری را متهم ساختن و حتا با بوت و بوتل بر روی همدیگر پرتاب نمودن، همان طوری که کرزی نیز

اعتراف نمود، لازمهٔ یک "نمایش دموکراتیک" است که نباید گول آن را خورده به مانند فلم های هندی، به دنبال "بچه فلم، دختر فلم و بدمعاش" آن سرگردان شد.

آقای سدید!

شما که در نوشتهٔ تان می نگارید". شما برای دفاع از حق مسلم تان در برابر حکومت زر و زور و تزویر قد راست نموه اید." آیا هیچ دقت نموده اید از کدام حق مسلم می خواهید صحبت نمائید؟ مگر ذات شرکت در انتخابات و وکیل شدن را به مثابهٔ یک حق، تشخیص نمودن، نمی تواند تأیید تلویحی انتخابات در یک دولت مستعمراتی به شمار آید؟ اگر نه، بفرمائید از کدام حق مسلم صحبت می نمائید، مگر نه این که هدف تان حق وکیل شدن است؟ از چه زمان تا حالا، کسی که خود را مخالف شرکت در انتخابات دانسته، این عمل به نا حق را که همانا به استناد نوشته پورتال در نهایت امر به معنای تأیید تجاوز است می توان حق نامید، که شما از حق خانم "بارکزی" یاددهانی می نمائید؟

آقای سدید!

باز هم گستاخی معاف، شما که در نوشتهٔ تان اصطلاح حکومت "زر و زور و تزویر" را به درستی به کار می برید، می توانید لطف نمائید متذکر شوید منظور تان از بخش "تزویر" آن کدام ساحة کار حکومت به شمار می رود؟ تا جایی که من کم مطالعه به استناد یکی دو کتابی که به ارتباط ماهیت دولت خوانده ام، تشخیص می دهم شاخص ترین نمود تزویر را در کشور های دارای پارلمان، در "پارلمان" می توان یافت. اگر شما هم با آنچه من خوانده ام موافق باشید، پس گفته می توانید به کدام اساس می توان شرکت و جانفشانی تا پای جان را به یکی از کرسی های آن نهاد "تزویر" حق دانست؟ حتا در اینجا اگر از حق شخصی بخواهد صحبتی به میان آید، می دانید وقتی یک حق شخصی در اصل یک ناحق اجتماعی باشد، حق نداریم آن حق شخصی را، حق بدانیم و ماهیت ناحق آن را نادیده گرفته به ارجی قایل شویم.

هرچند شما بزرگوارتر از آن دانید که جهت تفهیم مطلب، مثال ارائه گردد باز هم برای افرادی در سطح و سوئی خودم می نگارم:

هرگاه جمعی مال کسی را مشترکاً دزدی نمایند و سر تقسیم با هم کنار نیابند و قرار باشد که همه نزد شما بیایند و خواستار قضاوت از جانب شما گردند، آیا شما به خود حق می دهید که به آنها از حقوق مساوی یادآوری نموده و به عدالت در تقسیم دعوت نمائید؟ تا جایی که من از طریق نوشته هایتان با شما شناخت پیدا کرده ام، به یقین می دانم که شما چنان نخواهید کرد، بلکه عمل دزدی آنها را نکوهش نموده و آنها را متوجه آن حق تلفی بزرگ خواهید ساخت. آیا فکر نمی نمائید که در مورد کنونی نیز برای خانم "بارکزی" حق شخصی قایل شدن و حتا وی را قابل حمایت دانستن، اصل ناحق اجتماعی را نادیده گرفتن و به معنای تأیید تلویحی پارلمان است؟

آقای سدید!

باز هم گستاخی معاف، نمی دانم چرا هر زمانی که کس و یا کسانی می خواهد برای هدفی که دارد مبارزه نماید، به یک باره از طرف دوستان و اقارب تمام علایق خانوادگی به رخ کشیده می شود، به خصوص اگر این فرد زن باشد همه می کوشند تا رقیق ترین احساسات زنانه اش را تحریک نموده وی را متوجه وظایف مادرانه اش نمایند. باز هم می بخشید اگر این مطلب را می نویسم، باور کنید این چنین نصیحت ها را من از هر کسی انتظار داشتم اما نه از شمائی که بار ها علیه روابط مرد سالارانه موضع گرفته اید.

من به عنوان یک زن که صاحب دو طفل هم هستم، بارها این به ظاهر دلسوزی را که در باطن اهانت به جنس ماست از طرف دوستان و آشنایان شنیده‌ام. یادم می‌آید زمانی که به سال ۵۹ و ۶۰ اوج فعالیت‌های روشنفکری در مکاتب و پوهنتون کابل علیه اشغالگران جریان داشت به ده‌ها بار شنیده‌ام که پدرانی می‌گفتند: او دختر آبروی ما را نبر! می‌دانی زندانی شدن یعنی چه؟ در حالی که همان پدران به این افتخار می‌کردند که پسران‌شان در سنگر مبارزه علیه روس اشغالگر به زندان افتاده و یا مورد تعقیب است. آقای سدید!

می‌بخشید از این که حساسیتم را در قبال این حرف با لحن درشت نشان می‌دهم؛ زیرا باور کنید این نصیحت شما با تأسف نصیحت مستنطقی را که می‌خواست در سال ۶۰ از من تحقیق کند، به یک باره در ذهنم زنده نمود، این نصیحت شما طعنه‌زنان همسایه را که در بین‌شان از خاد هم کم نبود، زنده نمود که به مادرم با حقارت نگرسته و می‌گفتند، "دخترش بندی شده، خدا می‌داند چه کده بود، حالی میگن مظاهره کده .." و .... آقای سدید!

با تمام احترامی که به شما دارم، اجازه می‌خواهم این نکته را بیفزایم که همچو نصیحت‌هایی به شما هیچ زینده نیست. چنین طرز دیدی که با تأسف شما بر سبیل نصیحت تقدیم خانم "بارکزی" نموده‌اید، مال قرون قبلی است که زنها را زینت‌خانه و مادر بچه‌ها می‌دانست و سخت مرد سالارانه و نفرت‌انگیز است. این همان طرز دیدی است که ربانی، گلبدین و به صورت آشکارش ملا عمر نماینده آن است، این همان طرز دیدی است که ظرف ۴ سال حاکمیت طالب، به بهانه استناد به حکم خدا و محمد، خانه‌های ما را بر ما زنان زندان ساختند، این همان طرز دیدی است که به صد‌ها و هزار‌ها زن در سراسر افغانستان به جرم تنها از خانه بیرون شدن ضرب شلاق و اهانت را تحمل نموده است. وقتی فردی با سطح و سوپیه شما که حتا زنی بعد از سی سال مبارزه و داشتن به اصطلاح سند فراغت از بالاترین مرکز تعلیمی کشور یعنی پوهنتون کابل، توان درک نوشته‌های‌شان را نداشته باشد، این طور بنویسد و از ما زنها "ملا عمر گونه" فقط با لحن دیگری بخواهد که سر خانه و زندگی خود باشیم و میدان مبارزه به خاطر بهبود زندگی اجتماعی خود و فرزندان ما را به آقابانی بسپاریم که "برگزیدگان خدا" هستند، به علاوه آن که جست و جوی "دیوجانس" گونه دیگر مفادی ندارد، بلکه باید صد رحمت هم به شخص ملا عمر فرستاد. منی که این نوشته را از کابل خونین تقدیم می‌دارم و دوپسر دارم، به علاوه آن که خون پسرانم را از خون سایر مردم رنگینتر نمی‌دانم خون خود را نیز سرختر و شفافتر از آنها ندانسته، این را وظیفه خود می‌دانم تا با صدای بلند اعلام دارم:

در این مبارزه تنها بدان خاطر گام نگذاشته‌ام که افغان هستم و کشورم اشغال شده است، بدان خاطر گام نگذاشته‌ام که از طبقات پائین جامعه برخاسته‌ام و می‌خواهم زندگی خود و اولادم را بهتر از آن چه است بسازم، بلکه در قدم اول، بدان خاطر پا گذاشته‌ام که زن هستم و جای زن از دیر باز در سنگر‌های مبارزه علیه اشغالگران و "زاغان ظلمت سرشت" اگر نگویم خالی، بلکه به جرأت می‌توانم بنویسم رنگ لازم خود را نداشته است و از بزرگانی چون شما نیز تمنا دارم تا به این مبارزه ما ارج گذاشته، با نصیحت و عواطف رقیق خانوادگی را با اهتزاز در آوردن چاقوی ارتجاع دهن دریده را که زن را زینت‌خانه می‌دانند، دسته استخوانی ندهید.

و این را هم بیفزایم وقتی پای انجام وظایفی را که آگاهانه به دوش گرفته‌ام در میان باشد و در آن راه جان بازم، موجودیت بچه‌ها- هر چند دیگر کوچک نیستند- کمترین دغدغه‌ای در ذهنم به وجود آورده نمی‌تواند. چه این اطفال محصول زندگی مشترک من و همسر من است و من به مثابه جهیز از خانه پدر با خود نیاورده‌ام که حالا بنشینم به

خاطر نگهداری از آنها" یخدان های چرمی" فراهم نمایم. این که بعد از من چه بر سر آنها خواهد آمد با تمام آرزوئی نیکی برای آنها از موفق یک مادر، مادری که از شیرۀ جانم آنها را بزرگ نموده ام، دارم؛ دیگر در جمع وظایف من به شمار نمی آید، تا در غم آن بر عزم و اراده مبارزاتی خود پشت پا بزنم، بلکه در قدم اول این وظیفه پدر بچه ها یعنی شوهرم است تا همین طوری که در تمام حیات باز هم آگاهانه و هدفمند در این راه گام گذشته ایم، مسؤولیت نگهداری و تربیت آنها را به دوش بگیرد، اگر وی هم در راهی که گزیده است سر بیازد، صرف نظر از چشم داشت از این و یا آن عضو خانواده، این وظیفه جامعه است تا بازماندگان پیشمرگان خود را مراقبت و نگهداری نماید و نگذارد تا سربازان آینده اش را دشمن و یا گرگی از راه بریاید، هرگاه جامعه هم به آن حدی از بلوغ اجتماعی نرسیده تا به وظایفش عمل نماید، گذشته از آن که برای ایجاد چنان جامعه ای دیگران مکلف اند بیشتر برزمنند، اطفالم هم فدای آرمانی که گزیده ام.

آقای سدید!

باز هم گستاخی معاف، شما وقتی از زنده ماندن و مبارزه را ادامه دادن صحبت می نمایند به چنین نتیجه ای « این کار را تنها وقتی که زنده باشید می توانید بکنید.» می رسید. و به دوام آن می افزائید « پس هستی را با هستی ات بیافزین. در نیستی و با نیستی چیزی آفریده نمی شود! کسانی که این حرف را فراموش کنند خود فراموش می شوند!»، اگر من به خاطر سطح پائین فهم و دانشم، به خطا نرفته باشم، شما با این درک تان نه تنها به مطلق ساختن ارزش زنده ماندن دست یازیده اید بلکه امیدوارم آگاهانه نباشد، بر نقش تمام جانبازان تاریخ در سراسر گیتی که به خاطر زنده ماندن دیگران، جان به فنا داده اند، خط بطلان نیز کشیده اید. اگر از سپار تاکوس و هزاره ها و صده های گذشته بگذریم و فقط خود را به قرن ۲۰ و ۲۱ محدود بسازیم، فکر نمی کنید شما با این قضاوت تان بسیار بیرحمانه نقش صد ها و هزاران سرباز شوروی در تقابل با فاشیزم، ویتنام، کامبوج، لاوس علیه امریکا و سرانجام مردم دلیر خود را در تقابل با اشغالگران روس و اینک امپریالیزم امریکا نادیده می گیرید؟ منظورم آن سربازانیست که در دفع تجاوز فاشیزم هار هیتلری از کشور شورا ها، و با در نظر داشت برتری تخریکی طرف مقابل مواد منفجره را بر کمر بسته، آگاهانه خود را در زیر چرخ های تانک دشمن می افکندند، تابدان وسیله از سرعت حرکت دشمن کاسته و به یاران شان امکان دفاع از خاک و باشندگان آن را بدهند؛ منظورم آن انقلابیون نیست که ما فقط در داستها گوشه ای از زندگی واقعی آنها را خوانده ایم، مهپری هائی که بند از بند شان جدا می شود، مگر آنها ارتباط عمیق و ناگسستنی شان را با مردم شان قطع نمی نمایند، منظورم از آن هموطنانی است که بدون کمترین ملاحظه ای، حتا آنهایی که از بستر چپ برخاسته بودند و اعتقادی هم به بهشت موعود و هفتاد دختر همیشه باکره با خانه هائی از عقیق و زمرد و جوی هائی از شیر و عسل هم نداشتند، مگر به مصاف دشمن رفته با ایثار خون شان از موجودیت کشور ما دفاع نمودند.

آقای سدید!

شما بزرگوارتر از آنید که من به شما رهنمود بدهم، مگر ناگزیرم یک مطلب را بیفزایم: وقتی می خواهید یک مطلب سیاسی بنویسید خواهش می کنم اصل " صد بار گز کنید و یک بار ببرید" را مراعات کنید. زیرا تاریخ نشان داده است که آنها با نیستی خود به همان رسیدند که می خواستند، در حالی که اگر همان نیستی را نمی پذیرفتند و یا به تعبیر بهتر، هستی دیگران را در نیستی خود نمی دیدند و می خواستند دو دسته به هستی بچسبند، نه این که به هیچ جایی نمی رسیدند، بلکه ننگ تاریخ هم می گردیدند.

باز هم برای روشنی مطلب می خواهم، مثالی ارائه دارم هرچند می دانم شما به آن نیازی ندارید:

در قرن گذشته، وقتی حرکات دموکراتیک در افغانستان آغاز یافت و به دوام آن افراد چندی اعم از آقایان، غبار، محمودی، جويا و من جمله افرادی چون فاروق اعتمادی، صدیق فرهنگ و ببرک کارمل به زندان افتادند. در حالی که بعد از مدتی افراد اخیرالذکر از زندان آزاد شدند تا باز هم به زعم شما مبارزه کرده و در هستی خود به مردم خدمت نمایند و آن دیگران به غیر از آقای غبار که بعد از مدتها تحمل رنج زندان و تبعید اجازه زندگی حقیرانه در کشور یافت، یعنی زنده یاران "جويا" و "محمودی" هر دو در راه رهایی مردم از عفریت فقر و بدبختی مناسبات حاکم آن زمان جان باختند، می توانید بنویسید کدام یک از آنها از مردم گذشته برای خود در پیشگاه تاریخ خوب ماندند، یعنی آنهایی که نیست شدند هستی آفرینند و یا آنهایی زنده ماندند، در کنار نیستی آفرینی ننگ تاریخ را نیز کمائی نمودند.

مگر نه این است که اگر ببرک کارمل به مانند "جويا" و "محمودی" در راه آرمان شان کشته می شد امروز به مثابه تجسم ننگ مشخص نمی شد.

آقای سدید، از تجارب زندگی شما نمی دانم، مگر تا جایی که به تجارب زندگی خودم طی این چند دهه بر می گردد، باور کنید در شهر کابل و یکی دویلاتی را که من امکان دیدن آن را داشته ام در بین عناصر آزادیخواه و مردم چیز فهم، هیچ دشنامی بد تر و زشت تر از "ببرک گونه" نیست. خوشبختانه شما هم در آغاز نوشته حین مقایسه کرزی با شاه شجاع و ببرک نورت تان را از وی ابراز داشته اید.

هرگاه از مثال بالا بخواهیم نتیجه بگیریم، می توانیم بنویسیم آنچه ببرک را به محراق نفرت روشنفکران و عناصر انقلابی مبدل ساخت، زنده ماندن وی است نه مردنش.

پس باید با قاطعیت از مطلق ساختن ارزش زنده ماندن احتراز نمود. چه زنده ماندن فقط تا زمانی ارزنده و نیکوست که انسان می تواند در راه آرمانی که گزیده است مبارزه کند، حتا اگر مبارزه هم نمی تواند، حد اقل به آن وفادار مانده به ضد خود تبدیل نگردد، در غیر آن اگر قرار باشد همه افراد خود را تابع ادامه زندگی به هر قیمت نشان دهند، باید پذیرفت، که مجموع افراد جوامع انسانی به ببرک ها، کرزی ها، اسپینتا ها و امثال آنها استحاله خواهد یافت. که در آن صورت برای فردی چون من "عدم به ز وجود".

از آن گذشته، وقتی شما آنچنان به زنده ماندن ارزش قایل می شوید، آیا فکر نمی کنید در جوشا جوش این نبرد جدیدی که بر گرده مردم ما تحمیل شده و بعد از ده سال، خلاف آنهایی که تازه از خواب بیدار شده اند، کسان دیگری شجاعانه در قلب کشور با به جولان آوردن رخش مبارزه آزادیخواهانه و ترقیجویانه، به فکر جمع قطرات پراکنده و تشکیل طوفانی استعمار و ارتجاع شکن، شب از روز نمی شناسند، به نحوی آنها را به کناره گیری و در نتیجه پذیرش حاکمیت استعمار و ارتجاع دعوت می نمائید؟

من می دانم و ایمان دارم که هدف شما چنان نیست، مگر با تأسف فراموش کردن اصل "صد بار گز کنید و یک بار ببرید" در یک تحلیل سیاسی به خصوص بین آنهایی که چون این قلم نه خارج دیده اند، نه تحصیلات بالای بالا دارند و از همه بد تر، سنت شکنی کرده در عوض خانه نشینی و بچه داری و جور یک "گزیده خدا" را کشیدن به گفته شاعر "گردن فرازی" پیشه نموده با "عقل ناقص" در کار مردان مداخله می نمایند، این نکته را می رساند که نویسنده طرفدار ادامه زندگی به هر قیمت است. و این همان است که باز هم به شما نمی زیبد.

در اخیر ضمن عرض پوزش از لحن نوشتارم، اگر شما این بحث را نمی کردید خود شخصاً به توضیح پورتال قناعت نموده بودم حال که چنین پیش آمده است مطمئن باشید متناسب با وقت و امکانات تخنیکی همیشه در خدمت قرار خواهم داشت.